



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۱۰/۱۶

نویسنده: ن. جلیل زاد

افغان و افغانستان روایتِ باشکوه انسان، فرهنگ و امید در گذر قرون

افغانستان، آن آفتاب خاموش ناشدنی بر فراز بام تاریخ.
افغان و افغانستان
دو کلمه ای مقدس که بر سر ما می درخشد.
تداوم یک روح در جغرافیای تاریخ.
در میان نام هایی که بر پهنه زمین نقش بسته‌اند، برخی تنها نشانی از یک سرزمین اند و برخی دیگر، حامل یک معنا .
افغانستان از آن نام هایی است که نمی توان آن را صرفاً یک کشور دانست .
افغانستان یک تجربه تاریخی است، یک حافظه زنده است، یک روح گسترده در اعماق زمان است که قرن ها از میان شکوه و ویرانی، از میان آبادانی و آشوب، از میان روشنایی و تاریکی عبور کرده و هنوز زنده مانده است.
هر ملتی در جهان دارایی هایی دارد، برخی ثروت طبیعی دارند، برخی قدرت اقتصادی، برخی نفوذ سیاسی .
اما ملت هایی نیز هستند که بزرگ ترین سرمایه آنان، روح تاریخی آنان است .
افغانستان از زمره همین ملت هاست .
سرزمینی که ارزش آن را نه در کوه هایش می توان اندازه گرفت، نه در معادنش، نه در مرزهایش و نه در موقعیت جغرافیایی اش. ارزش حقیقی افغانستان در چیزی نهفته است که در هیچ نقشه ای دیده نمی شود :
در روح مردمش.
افغانستان را اگر تنها از منظر جنگ و سیاست بشناسیم، در حق آن جفا کرده ایم .
زیرا پیش از آن که میدان رقابت امپراتوری ها باشد، میدان آفرینش فرهنگ بوده است .
پیش از آن که خبر جنگ هایش به جهان برسد، صدای دانشمندان، شاعران، عارفان و اندیشمندان از این خاک برخاسته بود .
این سرزمین تنها تاریخ مقاومت ندارد، تاریخ اندیشه نیز دارد.
از از کنرها تا ننگرها ، از بلخ تا هرات، از غزنی تا بامیان، از بدخشان تا قندهار، رد پای تمدنی گسترده دیده می شود که زمانی بخشی از حافظه فرهنگی مشرق زمین را شکل داد .
در این سرزمین، انسان ها تنها برای زیستن ننجنگیدند، برای دانستن نیز زیستند .
تنها شمشیر نساختند، کتاب نیز نوشتند .
تنها قلعه ها را نیفراشتند، مکتب و مدرسه ها و کتابخانه ها را نیز بنیان گذاشتند.
و این حقیقتی است که نباید فراموش شود: افغانستان پیش از آن که وطن جنگ باشد، وطن فرهنگ بوده است.
اما تاریخ همیشه با ملت ها مهربان نیست. روزگاری فرا می رسد که حتی باشکوه ترین تمدن ها نیز زیر فشار حوادث خم می شوند .
بر این سرزمین نیز قرن ها تهاجم، رقابت قدرت ها، منازعات داخلی و مداخلات بیرونی گذشته است .
نسل های متوالی رنج کشیده‌اند .
شهرها ویران شده‌اند .
رؤیاهای بسیاری نیمه تمام مانده‌اند .
اما شگفتی افغانستان در همین جاست.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ

بسیاری از سرزمین ها پس از چنین زخم هایی از میان می روند، اما افغانستان باقی می ماند. چیزی در ژرفای این خاک وجود دارد که نابودشدنی نیست .

گویی در میان سنگ های هندوکش، در سکوت دشت های شمال، در بادهای جنوب و در آب های روان این سرزمین، رازی نهفته است که آن را بارها از مرز فروپاشی بازگردانده است.

آن راز، مردم افغانستان اند.

مردمی که شاید بیش از هر ملت دیگری در دوران معاصر رنج کشیده اند، اما هنوز ظرفیت دوست داشتن را از دست نداده اند.

در هیچ ترازویی نمی توان عظمت مادری را سنجید که در میان فقر و ناامنی، فرزندش را به امید تربیت می کند .

در هیچ آماری نمی توان بزرگی معلمی را اندازه گرفت که در تاریک ترین سال ها چراغ دانش را خاموش نمی کند .

در هیچ گزارش سیاسی نمی توان عمق ایمان جوانی را فهمید که با وجود همه دشواری ها هنوز به آینده باور دارد.

افغانستان را این انسان ها زنده نگه داشته اند.

نه قدرت های خارجی.

نه حکومت ها.

نه ارتش ها.

بلکه انسان های عادی که هر روز، در سکوت و بی ادعا، بار ادامه زندگی را بر دوش کشیده اند.

از همین رو است که عشق به افغانستان، تنها عشق به خاک نیست، عشق به انسان است.

عشق به آن پیرمردی است که در قریه ای دوردست هنوز قصه های گذشته را روایت می کند.

عشق به آن دخترکی است که کتابچه و کتاب مکتبش را چون گنجی گران بها در آغوش می گیرد.

عشق به آن دهقانی است که با وجود همه سختی ها هنوز بذر امید را در زمین می پاشد.

عشق به آن مادرانی است که قرن ها ستون خاموش این سرزمین بوده اند.

هرکس افغانستان را دوست دارد، باید مردم افغانستان را دوست داشته باشد.

و هرکس مردم افغانستان را دوست دارد، نمی تواند نسبت به سرنوشت آنان بی تفاوت بماند.

اینجاست که عشق به وطن از مرز احساس عبور می کند و به مسئولیت تبدیل می شود.

وطن تنها با ستایش آباد نمی شود.

با ساختن آباد می شود.

با دانش آباد می شود.

با مدارا آباد می شود.

با احترام متقابل آباد می شود.

با پذیرش این حقیقت آباد می شود که هیچ قومی بدون قوم دیگر، هیچ زبانی بدون زبان دیگر، و هیچ منطقه ای بدون مناطق دیگر نمی تواند افغانستان را بسازد.

این سرزمین یک باغ بزرگ تاریخی است.

در باغ، زیبایی از تنوع می آید.

اگر تنها یک رنگ وجود داشته باشد، باغ معنای خود را از دست می دهد.

افغانستان نیز چنین است.

پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی، ایماق و همه فرزندان این سرزمین، شاخه های گوناگون یک درخت اند که ریشه اش در یک خاک قرار دارد.

هر اندیشه ای که بخواهد یکی را بر دیگری برتری مطلق دهد، در حقیقت به پیکر همین درخت آسیب می زند.

نجات افغانستان در حذف یکدیگر نیست، در تکمیل یکدیگر است.

آینده افغانستان نیز در بازگشت به همین حقیقت نهفته است.

جهان امروز با سرعتی بی سابقه در حال تغییر است .

قدرت واقعی ملت ها دیگر تنها در ارتش ها و منابع طبیعی تعریف نمی شود، در پوهنتون ها، در مکان های تحقیقی ، در توانایی تولید دانش، در آزادی اندیشه و در ظرفیت نوآوری تعریف می شود.

افغانستان اگر می خواهد جایگاه شایسته خود را بازیابد، باید دوباره به خویشن فرهنگی خویش بازگردد.

باید بار دیگر علم را گرامی بدارد.

باید کتاب را عزیز بدارد.

باید اندیشه را آزاد بگذارد.

باید به کودکان خود فرصت رؤیا دیدن بدهد.
باید به زنان خود فرصت شکوفایی بدهد.
باید به جوانان خود امکان ساختن آینده را بدهد.
زیرا ملت‌ها زمانی بزرگ می‌شوند که همه فرزندان شان فرصت رشد داشته باشند.
من به آینده افغانستان باور دارم، نه از روی خوش بینی ساده لوحانه، بلکه به دلیل شناخت این مردم.
ملتی که این همه رنج را تحمل کرده و هنوز امید را از دست نداده است، ظرفیت برخاستن دوباره را نیز دارد.
تاریخ این سرزمین هنوز پایان نیافته است.
افغانستان هنوز حرف های ناگفته بسیاری برای گفتن دارد.
هنوز کتاب های نانوشتۀ بسیاری در پیش دارد.
هنوز فصل های باشکوه بسیاری در انتظار اوست.
و شاید روزی فرا برسد که جهان، افغانستان را نه با جنگ ها و بحران هایش، بلکه با پوهنتون هایش، با فرهنگش، با اندیشمندانش، با هنر و ادبیاتش، با کرامت انسانی اش و با توانایی شگفت انگیز مردمش برای ایستادن و دوباره ساختن بشناسد.
آن روز، وقتی نام افغانستان بر زبان جاری شود، دیگر تنها یادآور رنج نخواهد بود، یادآور رستاخیز یک ملت خواهد بود.
و ما با افتخار خواهیم گفت:
این وطن، تنها سرزمین ما نبود، معنای زندگی ما بود.
این مردم، تنها هموطنان ما نبودند، خانواده بزرگ ما بودند.
و این نام، افغانستان، تنها یک نام نبود، یکی از باشکوه ترین روایت های تداوم انسان، فرهنگ، شرافت و امید در تاریخ بود.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد